جلسه 36

29/ 09/ 1396 - روایات دال بر تنجیز علم اجمالی /تنجیر علم اجمالی /قاعده احتیاط

خلاصه بحث جلسه گذشته و این جلسه :

سخن در روایات دالّ بر لزوم موافقت قطعیه علم اجمالی بود. یکی از این روایات، صحیحه حلبی است که در آن وارد شده: «ِاذَا احْتَلَمَ الرَّجُلُ فَأَصَابَ ثَوْبَهُ شَیْءٌ فَلْیَغْسِلِ الَّذِی أَصَابَهُ وَ إِنْ ظَنَّ أَنَّهُ أَصَابَهُ شَیْءٌ وَ لَمْ یَسْتَیْقِنْ وَ لَمْ یَرَ مَکَانَهُ فَلْیَنْضَحْهُ بِالْمَاءِ وَ إِنْ یَسْتَیْقِنْ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ یَرَ مَکَانَهُ فَلْیَغْسِلْ ثَوْبَهُ کُلَّهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ»[[1]](#footnote-1) بحث در این بود که آیا احسن دال بر استحباب است و اگر دلالت بر استحباب دارد، رابطه این روایت با سایر روایات دال بر لزوم موافقت قطعیه علم اجمالی چیست؟ و آیا می تواند موجب رفع ید از ظهور سایر روایات بر وجوب باشد؟

**عدم قرینیت «فلینضحه» بر حمل «فلیغسل» بر استحباب**

امکان دارد با توجه به قرینه ظهور «فلینضحه» در استحباب، «فلیغسل ثوبه کله» حمل بر استحباب شود. به نظر می رسد هر چند نضح و آب پاشیدن مستحب است اما این موجب حمل «فلیغسل» بر استحباب نیست زیرا «فلینضحه» قرینه ای عمومی داشته که موجب ظهور آن در استحباب است بدین علت که عرف با توجه به عدم تأثیر جدی نضح (آب پاشیدن) در تطهیر، از آن استحباب می فهمد. به عبارتی دیگر، با توجه به استحبابی بودن احکام شرعیه مترتب بر «نضح»، «رشّ» و مانند آن، از این الفاظ استحباب فهمیده شده و این مانع ظهور «فلیغسل الثوب کله» در وجوب نیست. نکته ای که ظهور «فلیغسل الثوب کله» را در وجوب تثبیت می کند، واجب بودن «فلیغسل» در صدر روایت است. در صدر روایت می خوانیم: « إِذَا احْتَلَمَ الرَّجُلُ فَأَصَابَ ثَوْبَهُ شَیْءٌ فَلْیَغْسِلِ الَّذِی أَصَابَهُ» روشن است که غسل لباسی که نجاست به آن اصابت کرده و شکی در اصابه و محل اصابه وجود ندارد، واجب است. عبارت ذیل روایت نیز «فلیغسل»

بوده و همین قرینه بر وحدت دلالت صدر و ذیل خواهد بود. پس «فلیغسل الثوب کله» ذاتا ظهور در وجوب دارد. بله امکان دارد با توجه به «فانه احسن» حمل بر استحباب شود. به همین دلیل باید ظهور «فانه احسن» را بررسی کرد.

**بررسی ظهور «فانه احسن» در استحباب**

کلمه «احسن» گاه در مقام بیان حکم شرعی استعمال شده و گاه در مقام بیان مناط برای حکم شرعی به کار میرود.

اگر در مقام بیان حکم شرعی بیان شود، ظهور در استحباب دارد زیرا هر چند «احسن» اعم از وجوب و استحباب است اما استعمال لفظ جامع در مقام تحریک، کاشف از الزامی نبودن تحریک است.

اگر در مقام بیان مناط حکم شرعی باشد که در صحیحه حلبی همینگونه است، چند تفسیر در آن امکان دارد:

1. یا با بیان ملاک بهتر داشتن عمل، در مقام از بین بردن ظهور ما قبل در وجوب است.

2. یا در مقام صَرف ما قبل از وجوب نبوده و تنها با دفع دخل مقدّر و رفع استغرابات موجود در حکم، در مقام تکمیل داعویت امر است. به این معنا که امکان دارد با حکم به شستن تمام لباس در موارد علم اجمالی، این پرسش به ذهن خطور می کند که چرا با نجس شدن یک موضع از لباس باید تمام لباس را شست؟ و آیا شستن تمام لباس در این فرض، اسراف نیست؟ حضرت ع با تعلیل حکم وجوب غسل تمام لباس به «فانه احسن» بیان می کند که مصلحت شستن تمام لباس بیش از مفسده مصرف کردن آب به این میزان است.

3. یا «فانه احسن» در مقام بیان ملاک واقعی نبوده و ملاک را در صورت کشف خلاف بیان می کند. به این معنا که باید تمام لباس را بشویید و اگر تمام لباس را نشویید و روشن شود که فلان قسمت از لباس نجس بوده و این قسمت از لباس نیز به بدن و مواضع مختلف خانه اصابت کرده است، دچار مشکل و دردسر شده و باید تمام قسمت های نجس شده از خانه را بشویید. به همین دلیل برای رهایی از دردسرهای محتمل، تمام لباس را بشویید. مطابق این احتمال، «فانه احسن» قرینه بر حمل امر به غسل به ارشاد بوده و به نحوی موجب از بین رفتن ظهور آن در وجوب است.

4. یا «فانه احسن» دالّ بر وجود استحباب ذاتی شستن لباس نجس در فرض علم اجمالی است. به این معنا که شستن لباس از نجاست حتی در فرض علم تفصیلی، وجوب ذاتی نداشته و تنها وجوبی شرطی دارد و بقای لباس بر نجاست و عدم تطهیر آن، ذاتا هیچ اشکالی ندارد. اما با این حال، شاید از روایات استظهار شود که بقای لباس بر نجاست کراهت داشته و شستن لباس از نجاست، استحباب نفسی دارد. «فانه احسن» بیان کننده این نکته است که همان استحباب نفسی موجود در علم تفصیلی در موارد علم اجمالی نیز وجود دارد. البته احتمال اخیر بسیار مستبعد

بوده و روایت ظهور در بیان حکم نفسی لباس ندارد و ظاهرا حکم را برای نماز و مانند آن بیان کرده است.

به نظر می رسد از نظر عرفی، از «فانه احسن» استحباب فهمیده می شود حال یا از «فانه احسن» در مقام بیان حکم شرعی بودن فهمیده شده و یا از آن، در مقام بیان مناط صارف از ظهور قبلی، استظهار می شود. حال که در عرف زمان ما از این تعبیر، استحباب فهمیده می شود با ضمیمه کردن اصاله الثبات، حکم به وحدت استظهار زمان ما با استظهار عرفی زمان صدور روایت می کنیم.

**رابطه صحیحه حلبی با روایات دالّ بر وجوب موافقت قطعیه**

 البته می توان به قرینه سایر روایات و در مقام جمع عرفی، «فانه احسن» را حمل بر دفع دخل مقدّر کرد به این معنا که «فانه احسن» برای صرف ظهور «فلیغسل» از وجوب، استعمال نشده است. برای توضیح این مطلب، اشاره ای به بحث جمع عرفی و حمل ظاهر بر اظهر می کنیم.

**مبنای شهید صدر; در جمع عرفی: مفسّریت اظهر**

شهید صدر; جمع عرفی را به ملاک مفسّریت دانسته و قوام تفسیر را به اراده متکلّم می داند[[2]](#footnote-2) به این معنا که متکلم با بیان قرینه منفصل، مراد نهایی از ذو القرینه را بیان می کند. در مراد ایشان از مراد نهایی، اجمالی وجود دارد که آیا تفسیر را ناظر به مرحله مراد جدی دانسته یا ناظر به مرحله مراد استعمالی می دانند؟ خلاصه کلام شهید صدر; این است که در جمع عرفی، متکلم قرینه ای را بر کلام دیگر خویش قرار داده و این فهم، ناشی از روش عرف است که متکلم از همین روش عرف، تبعیت کرده است. به عنوان نمونه ایشان در اظهر و ظاهر بیان می کند: عرف اظهر را قرینه بر تصرف در ظاهر قرار می دهد و همین دالّ بر قرینه قرار دادن اظهر بر ظاهر در دیدگاه متکلّم است.

**مختار در حقیقت جمع عرفی: کشف از قرینه متصّل**

در بحث جمع عرفی بیان کردیم که حقیقت جمع عرفی اینگونه نیست که شهید صدر; می گوید. بلکه در جمع عرفی، عرف کلام دیگر متکلّم را قرینه برای فهم کلام اول او قرار می دهد بدون آنکه خود متکلّم اراده ای در قرینه قرار دادن کلام دوم داشته باشد. مطابق مبنای ما در جمع عرفی، احتمالات مختلفی در قرینه و ذو القرینه وجود دارد:

گاه متکلم در زمان تکلّم از جعل قرینه بر مراد خویش، غفلت کرده و از قرینه منفصل کشف می کنیم، کلام او وافی به تمام مقصود نبوده است.

گاه از قرینه منفصل، کشف می شود قرینه ای در زمان تکلّم به کلام اول وجود داشته که به علت عدم انتقال آن قرینه، کلام اول متکلم مجمل شده است.

گاه از قرینه منفصل کشف می شود، کلام اول متکلم در زمان صدور، ظهور در معنای مذکور در اظهر دارد اما این ظهور با تغییر وضع لغت یا از تغییر قرائن عامه، به مرور زمان تغییر یافته است. روشن است که نقل موضوع له لغت یا قرائن عامه، دأب عقلا نبوده و از عدم نقل آنها، خطا، اشتباه و غفلتی لازم نمی آید.

با بیان این احتمالات، روشن شد جمع عرفی همیشه به معنای کنار گذاشتن اصلی عقلایی است. مطابق احتمال اول، اصل عدم غفلت و خطا کنار گذاشته شده است چه آنکه اصل اولی این است که متکلم تمام آنچه را در کلام دخالت دارد، بیان کرده است. اما با جمع عرفی می فهمیم متکلم خطا کرده و تمام ما له دخل فی الکلام را بیان نکرده است. مطابق احتمال دوم نیز نقل نشدن قرینه توسط راوی نیز خلاف اصل است. تغییر موضوع له لفظ یا قرائن عامه کلام به مرور زمان نیز مخالف اصاله الثبات است. در نتیجه، در جمع عرفی باید از یکی از اصول عقلایی رفع ید کرد.

مطابق تفسیر ما از جمع عرفی، تفاوتی بین این وجود ندارد که دو کلام اظهر و ظاهر از متکلم واحد صادر شده یا از دو متکلم صادر شده باشند. مثلا دو متکلم، قصه و ماجرایی واحد یا کلام شخص واحدی را نقل می کنند که عرف اظهر را قرینه بر این قرار می دهد که ناقل کلام ظاهر، نتوانسته تمام قرائن را به خوبی منتقل کند.[[3]](#footnote-3) در نتیجه برای جمع عرفی و حمل ظاهر بر اظهر، وحدت متکلّم شرط نیست اما وحدت مصبّ شرط است به این معنا که هر دو کلامی که بین آنها جمع عرفی ایجاد می شود، باید ناظر به امر واحد باشند. مثلا هر دو کلام ناظر به نقل سخنرانی واقع شده در خارج باشند که در این فرض گفته می شود: عرف اظهر را بر ظاهر مقدّم می کند. همانگونه که بیان شد، حقیقت جمع عرفی ملتزم شدن به خلاف ظاهر است و هر چند امکان دارد حمل بر خلاف ظاهر در هر یک از اظهر و ظاهر، انجام شود اما عرف در ظاهر مرتکب خلاف ظاهر شده و اظهر را بر ظهور خود باقی می گذارد.

باید دقت داشت: مراد از مصبّ واحد، در نظر بدوی است و امکان دارد دو مطلبی که در ظهور بدوی مصبّی واحد دارند با قرینه و به علت جمع عرفی، حمل بر دو مصبّ مختلف بکنیم.

**تقدیم ظاهر متعدّد بر اظهر واحد**

همانگونه که بیان شد، حقیقت جمع عرفی ارتکاب خلاف ظاهر و قاعده در ظاهر با توجه به اظهر می باشد. مطابق این ذهنیت در جمع عرفی، اگر ظاهر متعدّد بوده و اظهر واحد باشد، ظاهر بر اظهر مقدم است زیرا از نظر عرفی، قول به خلاف ظاهر در اظهر واحد مؤونه کمتری از قول به خلاف ظاهر در ظواهر متعدّد دارد. البته این بحث در کلام شهید صدر; که جمع عرفی را بازگشت به مفسّریت داد، نیازمند دقت است که آیا از نظر عرفی، متکلّم می تواند کلام واحد را قرینه در تصرّف در کلمات عدیده قرار دهد؟ هر چند کلام شهید صدر; در این زمینه، در خاطرم نیست اما علی القاعده ایشان نباید اظهر واحد را قرینه بر تصرف در ظواهر متعدّد بداند هر چند بنابر مبنای شهید صدر;، امکان دارد گفته شود: اظهر واحد می تواند قرینه بر ظواهر متعدّد باشد.

اما بحث مطابق مختار ما در حقیقت جمع عرفی روشن است زیرا حمل اظهر بر ظاهر در جایی که اظهر واحد بوده و ظاهر متعدّد باشد، مؤونه کمتری دارد و خلاف اصل کمتری در آن وجود دارد. به همین دلیل، در کلمات برخی از بزرگان مانند حاج آقا رضا همدانی وارد شده که با یک مقیّد و مخصّص نمی توان مطلقات و عمومات کثیر را تقیید زد که بحث تقیید و تخصیص یکی از مصادیق بحث اظهر و ظاهر بوده و ما نیز قائل به عدم جواز در آن هستیم.[[4]](#footnote-4)

**تطبیق بحث در «فانه احسن»**

بحث در صحیحه حلبی نیز یکی از مصادیق بحث جمع عرفی است. در روایات متعدّدی احتیاط در موارد علم اجمالی، لازم شده و در صحیحه حلبی با تعبیر «فانه احسن» حکم به استحباب احتیاط شده است. با توجه به کثرت روایات ظاهر در لزوم، نمی توان به واسطه صحیحه حلبی واحد، از ظهور این روایات رفع ید کرد و به همین دلیل باید به قرینه روایات کثیر، از ظهور «فانه احسن» در استحباب رفع ید نمود. در رفع ید از ظهور «فانه احسن» از وجوب دو احتمال وجود دارد یا این تعبیر در مقام صَرف ظهور «فلیغسل» در وجوب نبوده و یا به واسطه قرائنی عامه در زمان صدور روایت، از تعبیر «فانه احسن» در مقام تعلیل، استحباب استظهار نمی‌شده است. پس باید به واسطه روایات متعدّد، از اصاله الثبات در صحیحه حلبی رفع ید کرد.

با تتبّع در روایات، «فانه احسن» به این تعبیر در مقام تعلیل تنها در همین روایت استعمال شده است. البته کلمه «احسن» به تنهایی، در یک روایت استعمال شده که با بحث ما متفاوت بوده و به نظر ما این تعبیر دالّ بر استحباب است. در روایت می خوانیم: «سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً ثُمَّ رَاجَعَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِیَ عِدَّتُهَا وَ لَمْ یُشْهِدْ عَلَی رَجْعَتِهَا قَالَ هِیَ امْرَأَتُهُ مَا لَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُهَا وَ قَدْ کَانَ یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یُشْهِدَ عَلَی رَجْعَتِهَا فَإِنْ جَهِلَ ذَلِکَ فَلْیُشْهِدْ حِینَ عَلِمَ وَ لَا أَرَی بِالَّذِی صَنَعَ بَأْساً ً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ لَوْ أَرَادُوا الْبَیِّنَةَ عَلَی نِکَاحِهِمُ الْیَوْمَ لَمْ یَجِدُوا أَحَداً یُثْبِتُ الشَّهَادَةَ عَلَی مَا کَانَ مِنْ أَمْرِهِمَا وَ لَا أَرَی بِالَّذِی صَنَعَ بَأْساً وَ إِنْ یُشْهِدْ فَهُوَ أَحْسَنُ»[[5]](#footnote-5)

«فهو احسن» در این روایت جزاء شرط «ان یشهد» قرار گرفته و در مقام تعلیل نیست تا با «فانه احسن» در صحیحه حلبی وحدت ظهور داشته باشد.

البته در روایات مکرّر «فانه خیر» در مقام تعلیل به کار رفته و در غالب موارد استعمال، دالّ بر استحباب است اما به نظر می رسد، بین «فانه احسن» و «فانه خیر» تفاوت وجود داشته باشد. در جلسه آینده سایر تعبیراتی که احتمال دارد با «فانه احسن» متحد باشد را بررسی می کنیم.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص54. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج7، ص177. [↑](#footnote-ref-2)
3. به نظر ما، حقیقت جمع عرفی با حقیقت رفع اجمال با کلام مبیّن واحد است. به همین دلیل گاه از کلام مبیّن یکی از ناقلان، اجمال کلام مجمل ناقل دیگر، تبیین می شود هر چند متکلم کلام مجمل و مبیّن مختلف هستند. البته برخی از نکات بحث مجمل و مبیّن با بحث جمع عرفی متحد بوده و برخی نکات، با هم متفاوت هستند. [↑](#footnote-ref-3)
4. به نظر ما حکومت نیز یکی از مصادیق جمع عرفی است و شبیه به همین بحث البته با مقداری تفاوت، در بحث حکومت نیز جریان دارد. [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص73. [↑](#footnote-ref-5)